

# آسیب‌شناسی بلاغت سنتی

دکتر زهرا مددی

دبیر زبان و ادبیات فارسی ناحیه یک تبریز

## چکیده

هر علم معیار و روش خاصی دارد که آن علم را بدان می‌سنجند و بررسی می‌کنند. معیار سنجش زیبایی سخن در ادبیات فارسی هم بلاغت فارسی است. بلاغت کلام موجب انبساط حال یا انقباض خاطر شنونده یا خواننده می‌شود؛ به طوری که آن‌ها را بر اموری که گوینده بخواهد، یا تحریض می‌کند و یا از مقصودی باز می‌دارد. پس لازمه کلام مؤثر، فصاحت و بلاغت آن است و فصاحت کلام در صورتی مؤثر است که مفردات آن خالی از عیوب فصاحت باشد. برخی سخنوران متأخر به تاسی از قوانین فصاحت و بلاغت ادبیات عرب تنایع اضافات و کثرت تکرار و ... را از معایب کلام و محل فصاحت دانسته‌اند ولی بعضی از صاحبان فن بلاغت معاصر با توجه به متفاوت بودن قواعد بلاغت فارسی با بلاغت عربی معتقدند که موارد یاد شده نه تنها عامل محل فصاحت کلام نیستند بلکه از عوامل مؤثر در بلاغت فارسی به شمار می‌روند. در این مقاله، ضمن بررسی عیوب بلاغت سنتی از منظر نقش زبان، رعایت اقتضای حال، عربی‌زدگی مفرد و قیاس با بلاغت فارسی و تفاوت معیارهای بلاغت فارسی در چهار مدخل با ذکر مثال و شواهد، غفلت از بافت، درک بلاغیان سنتی از تخیل، عدم تحقیق در متون ادبی، مدرسی شدن علم بلاغت، عدم توجه به تکیه و لحن سخن را، تحلیل و توصیف می‌کنیم.

**کلیدواژه‌ها:** معانی، بلاغت سنتی، آسیب‌شناسی، شعر کهن فارسی

## ۱. مقدمه

گویا تصور بیشتر بلاغت‌پژوهان سنتی ما بر این بوده است که مؤلف، شاعر و داستان‌نویس یا فرستنده، دانای کل است و باید مطالب مورد نظر خود را به گونه‌ای تنظیم کند که هر چه راحت‌تر دل و جان مخاطبان را برآید؛ به بیان دیگر، مخاطب و خواننده یا گیرنده در این جریان تعاملی ارتباطی، کلاً تأثیرپذیرنده است و

فقط پدیدآورنده است که نقش تأثیرگذاری دارد؛ در حالی که ارتباط زبانی، عمل و امری دوسویه است که گوینده و شنونده، نویسنده و خواننده، شاعر و مخاطبان، هر دو در یک رابطه تعاملی با هم پیوند می‌خورند و اگر هر کدام از دو سوی این ارتباط، شرایط لازم را احراز نکنند این عمل به‌طور کامل صورت نمی‌گیرد. در این مقاله، بحث چنین آغاز می‌گردد که آسیب‌های بلاغت سنتی از منظرهای مختلف چه می‌تواند باشد. با طرح این پرسش و به چالش کشیدن آن می‌توان قیاسی با بلاغت امروزی نیز داشت.

بلاغت در مفهوم قدیمی و سنتی آن گفت‌وگوی متکلم با مخاطب به اقتضای اطلاعات وی نیست. قدما بلاغت را «کیفیت مطابقت کلام با مقتضای حال خطاب» تعریف می‌کردند. بنابراین، کلام بلیغ کلامی بود که متکلم آن را متناسب با حال مخاطب بیان می‌کرد و متکلم بلیغ نیز به متکلمی گفته می‌شد که به سبب کسب ملکه‌ای نفسانی، بر تألیف کلام مطابق با مقتضای حال مخاطب قادر باشد. منظور از مقتضای حال یا اعتبار مناسب، طرز بیان خاصی بود که سخن به آن طرز ایراد می‌شد و ایراد کلام به‌صورت اطناب، ایجاز یا مساوات مطابقت کلام با مقتضای حال بود (هاشمی، ۱۳۹۸: ۳۴ - ۳۲).

در این مقاله، ضمن آسیب‌شناسی بلاغت سنتی از منظرهای مختلف نظیر نقش زبان در بلاغت، رعایت اقتضای حال، تنایع اضافات، با یاری جستن از برخی سفارش‌ها و شگردهای سخن‌سرایان بلیغی چون سعدی، حافظ، مولوی، بیهقی و عنصرالمعالی، با نظری نوتر بدین موضوع می‌نگریم و آن را با بلاغت نو مقایسه می‌کنیم. بلاغت از قرن ششم با تحول ذوق ادبی و دگرذیسی تخیل و خلاقیت ادبی همسو نشد. برای تدوین نظام بلاغی کارآمد باید نگاه به علم بلاغت و روش‌ها و انتظارات ما از آن تغییر یابد.

دیدگاه‌های نظریه‌ی ادبی جدید گرچه تحولاتی در مبانی زیبایی‌شناسی و معناشناسی ادبی به وجود آورده است، هنوز

ابزارهای دقیق برای مطالعه مستقیم و دقیق بخش‌هایی از متون معناگرا را در دسترس ندارد. اکنون باید به سراغ شگردهای بلاغی رفت که در دانش‌های زبان‌شناسی، معناشناسی، سبک‌شناسی و مکاتب نقد ادبی نیز مطرح‌اند تا از این طریق دانش بلاغت حیات خود را باز یابد و پیوندش با مطالعات نقد ادبی استوارتر شود.

## ۲. پیشینه تحقیق

تاکنون تحقیقات گوناگونی درباره بلاغت فارسی انجام شده و هر کس از منظری به آن نگریسته است.

پورنامداریان (۱۳۸۷) در مقاله‌ای با عنوان «بلاغت مخاطب و گفت‌وگوی با متن» می‌گوید: «هر سخن گفتنی به شرط حضور سه عامل اصلی متکلم، مخاطب، پیام ایجاد می‌شود و ادامه پیدا می‌کند. در گذشته، ارتباط متکلم و مخاطب به سبب محدودیت باسوادان و عدم امکان تکثیر متن، شنیداری بود. در دوران معاصر به سبب افزونی باسوادان و امکان تکثیر اثر، این ارتباط نوشتاری شده است. نویسنده، متن را در غیاب خوانندگانی که از اطلاعات و احوال آنان آگاهی ندارد، تولید می‌کند و خواننده در غیاب نویسنده و اغلب بدون اطلاع از دانش و احوال او اثر را مطالعه می‌کند.

در اغلب کتاب‌های تاریخ ادبیات، دوره‌بندی اساسی‌ترین پایه بخش‌بندی و فصل‌بندی است. دوره‌بندی در علوم ادبی مانند بلاغت نیز روایی و کاربرد یافته است؛ از جمله شوقی ضیف تاریخ بلاغت عربی اسلامی را به ادواری تقسیم کرده است.

سارلی و سعادت درخشان (۱۳۸۹) در پژوهش خود با عنوان «دوره‌بندی تاریخ دانش بلاغت فارسی» تلاش کرده‌اند طرحی برای دوره‌بندی تاریخ بلاغت فارسی پیشنهاد دهند.

در این نوشته، آنان چهار دوره متفاوت را باز شناخته‌اند: «۱. دوره بومی‌سازی (از قرن پنجم تا هفتم هجری) که دوره آغازین بلاغت فارسی است و سه کتاب مهم ترجمان‌البلاغه، حدائق‌السر فی دقایق‌الشعر و المعجم فی معاییر اشعار العجم را در برمی‌گیرد؛ ۲. دوره شرح و تقلید (از قرن هشتم تا پیش از دوره معاصر) که عصر شرح‌نویسی بر کتاب‌های دوره بومی‌سازی است؛ ۳. دوره هندی‌گرایی (مقارن با رواج سبک هندی) که در آن فارسی‌نویسان هند و سبک هندی می‌کوشند سخن فارسی را به میزان نظام بلاغی برگرفته از هندی برسنجند؛ ۴. دوره بلاغت مدرسی (دوره معاصر) که متأخرتر است و کتاب‌های درسی بلاغت فارسی را شامل می‌شود» (سارلی و سعادت درخشان، ۱۳۸۹: ۷).

بوذری (۱۳۹۰) در مقاله‌ای با عنوان «نظریه انکار مجاز در بلاغت اسلامی» می‌گوید: «علم بلاغت در زبان عربی و فارسی از ایدئولوژی اسلامی تأثیر فراوانی پذیرفته است. سرآغاز بسیاری از مطالعات

بلاغی، مجادلات ایدئولوژیک بوده است. بسیاری از نویسندگان تاریخ بلاغت از ابتدا به تقسیم دلالت‌های زبان به حقیقی و مجازی اشاره کرده‌اند اما یادآور نشده‌اند که در تطور بلاغت اسلامی برخی نظریه‌پردازان از اصل، منکر کارکرد مجازی زبان بوده‌اند» (بوذری، ۱۳۹۰: ۷).

## ۳. فرضیه تحقیق

بلاغت سنتی برای تفسیر ظرایف و ظرفیت‌های شعر و ادبیات در حال تحوی معاصر، قابلیت کافی ندارد.

## ۴. نقش زبان در بلاغت

پرواضح است که در نقش ادبی زبان، فقط باید جنبه‌های زیبایی‌شناسانه آن مورد توجه قرار گیرد اما علمای بلاغت، به‌ویژه در بخش معانی، به دلیل درک نکردن این موضوع، حوزه زبان و ادب را خلط و این فن را انباشته از مسائلی کرده‌اند که به هنر و ادبیات ارتباطی ندارد. در میان متأخران و متقدمان ادب میرجلال‌الدین کزازی، آن هم به نحوی گذرا، به این نکته متعرض شده است. وی می‌نویسد: «بسیارند کسانی که چون از زیبایی‌شناسی سخن ناآگاه‌اند، زبان را در هم می‌آمیزند و آن دو را از یکدیگر باز نمی‌شناسند. آنان به خامی، می‌انگارند که چون با زبان آشنایند و آن را به کار می‌گیرند، آشنای ادب نیز هستند. برای شناخت ادب، دانستن زبان بایسته است اما تنها به زبان‌دانی نمی‌توان بسنده کرد. ادب زبانی است که پرورده شده است، سرشت زیبایی‌شناختی یافته است. هنرمند از آن برای راه بردن به آرمان‌های هنری خویش و آفرینش زیبایی سود جسته است.

ادب از زبان آغاز می‌گیرد و برمی‌خیزد اما در آن نمی‌ماند؛ به فراتر از آن می‌رسد (کزازی، ۱۳۷۳: ۱۵).

## ۵. رعایت مقتضای حال

از بیشتر تعاریفی که بلاغت پژوهان سنتی ما از رعایت مقتضای حال و کلام بلیغ ارائه داده‌اند، دریافت می‌شود؛ از جمله صاحب «جواهرالبلاغه» در تعریف کلام بلیغ نوشته است: «و الکلام البلیغ: هو الذی یصوره المتکلم بصوره تناسب احوال المخاطبین» (هاشمی، ۳۳: ۳۳)؛ یعنی کلام بلیغ و رسا، سخنی است که متکلم آن را به شیوه‌ای که «متناسب با حال مخاطبان» است، صورت می‌بندد.

اگر بلاغت برای شاعر کلاسیک این بود که به ملاحظه حال مخاطب گاه به اطنا و گاه به ایجاز سخن گوید، برای شاعر امروز رعایت حال مخاطبی که وی را نمی‌شناسد، معنای خود را از دست می‌دهد و با حذف نشانه‌ها، خواننده را آزاد می‌گذارد تا او شعر را به گونه‌ای تفسیر کند تا خود و خوانندگان بپذیرند. پس اگر در

شعر بلیغ شعری است  
که تفسیر پذیر باشد  
و تفسیرهای متعدد  
را بر تابد و مفسر یا  
خواننده بلیغ خواننده‌ای  
است که موافق‌ترین  
تفسیر را با منطق و  
ساختار شعر به دست  
دهد

اوضاع سیاسی و اجتماعی قدیم و سنت شعری، بلاغت به متکلم مربوط می‌شد، در شعر امروز، بلاغت به مخاطب محول می‌شود تا به گونه‌ای با متن گفت‌وگو و آن را تفسیر کند که به مقتضای حال خود و حال مخاطبان دیگری باشد که کم‌وبیش افق مشترک تجربی و علمی داشته باشند. بنابراین، ما با متکلم بلیغ سروکار نداریم و خواننده بلیغ جای او را گرفته است. اگر قدما بلاغت را در چشم‌انداز خود از بلاغت، صفت کلام و متکلم می‌دانستند، امروز به سبب خارج شدن معنا از اختیار متکلم و واگذار شدن آن به خواننده یا مخاطب، بلاغت صفت کلام و مخاطب یا شعر و خواننده است. شعر بلیغ شعری است که تفسیرپذیر باشد و تفسیرهای متعدد را برتابد و مفسر یا خواننده بلیغ خواننده‌ای است که موافق‌ترین تفسیر را با منطق و ساختار شعر به دست دهد. این تحول را نیما با شیوه بیان خود ایجاد کرد و از این راه شیوه بیان مولوی و حافظ را که تحت‌تأثیر شعر کلاسیک غیرعرفانی از آن غفلت کرده بودیم، به ما شناساندند. این تجدد که پیوند آن با سنت، پایه‌هایش را استوار ساخته بود و از غلتیدن در ابتذال محافظت‌ش کرده بود، به وسیله تنی چند از پیروان نیما دنبال شد و کم‌وبیش بر دیگر شاعران و خوانندگان تأثیر گذاشت؛ تا آنجا که سبب شد بعضی در قرائت شعر مولوی و حافظ نیز شیوه‌های تازه غیر از شیوه سنتی - که مبتنی بر توضیح مفردات و نوشتن شعر به نثر بود - اتخاذ کنند و امکان تفسیرپذیری آن‌ها را که از آن غفلت شده بود، گذشته از میزان رد و قبول آن، بیازمایند.

نکته دیگری که در رابطه با مسئله رعایت مقتضای حال در آثار بلاغی سنتی قابل طرح و توجه است، این است که بین مخاطبان «خطابه» و مخاطبان «متون ادبی» تقسیم‌بندی خاصی صورت نگرفته و تعاریف، اغلب به گونه‌ای است که گویا هر دو جنبه را در برمی‌گیرد؛ در حالی که طبیعتاً باید این دو حوزه از هم جدا شوند: «اقتضای حالی که در خطابه مطرح است با اقتضای حالی که در ادب و علم معانی معروف و آشناست، کمی تفاوت دارد (طاهری، ۱۳۸۲: ۸۷).

اما از نکات دیگری که رعایت آن‌ها تأثیر سخن را افزایش می‌دهد و می‌توان آن‌ها را در مقوله «رعایت مقتضای حال» قرار داد، موضوع «چگونه گفتن و نوشتن»، «کی گفتن» و «کجا گفتن» است که نقادان سخن به آن‌ها بسیار توجه داشته‌اند.

## ۶. عربی‌زدگی مفرط و قیاس با بلاغت فارسی

اکثر رساله‌های بلاغی به زبان فارسی، به‌ویژه بخش معانی آن‌ها، ترجمه‌ای است تمام و کمال از کتب عربی، و در اغلب موارد حتی شاهد مثال‌ها نیز عربی است، اما عربی‌زدگی این رسالات به همین جا ختم نمی‌شود و بسیار عمیق‌تر از این است. نخست اینکه سخن‌شناسان فارسی‌زبان که دست به تألیف در باب علم معانی زده‌اند، از این نکته غافل بوده‌اند که این فن در دامن زبان و ادب عربی نضج یافته و رشد و نمو کرده و حامل اختصاصات نحوی آن زبان است؛ بنابراین، نمی‌تواند در تحلیل آثار زبانی و ادبی فارسی، کارایی لازم را از خود نشان دهد و به دلیل همین غفلت ویرانگر،

ابواب و فصول چندی از نوشته‌های خود را به مطالبی اختصاص داده‌اند که با زبان فارسی ارتباطی ندارد؛ مثلاً صاحب «درالادب» در تعریف مسندالبیه می‌گوید: «مبتدایی که برای او خبر باشد و یا فاعل و نایب فاعل و یا در انوارالبلاغه در باب وصل و فصل آمده است که هرگاه جمله‌ای بعد از جمله‌ای آید، اگر جمله اول در محل اعراب باشد یعنی خبر، مبتدا یا حال یا صفت و مانند آن واقع شود، اگر در این هنگام قصد شرکت جمله دوم در حکم اعراب جمله اول باشد، آن را بر جمله اول عطف می‌کنند».

## ادامه مطلب در وبگاه

### منابع

۱. آرزو، سراج‌الدین علی‌خان (۱۳۸۷)، عطیه کبرای موهبت عظمی، به تصحیح سیروس شمیسا، تهران: فردوس.
۲. احمد سلطانی، منیره (۱۳۸۴)، درباره معانی و بیان، تهران.
۳. الهاشمی، احمد (بی‌تا)، جواهر البلاغه فی المعانی و البیان، بیروت: لبنان.
۴. بوذری، امیر (۱۳۹۰)، نظریه انکار مجاز در بلاغت اسلامی، نشریه نقد ادبی، شماره ۱۴، صص ۲۹-۷.
۵. پورنامداریان، تقی (۱۳۸۷)، بلاغت مخاطب و گفت‌وگوی با متن، نشریه نقد ادبی، شماره ۱، صص ۳۷-۱۱.
۶. سارلی، ناصرقلی و سعادت درخشان، فاطمه (۱۳۸۹)، دوره‌بندی تاریخ دانش بلاغت فارسی، نشریه نقد ادبی، شماره ۱۰، صص ۳۳-۷.
۷. دیوان حافظ.
۸. دیباجه گلستان سعدی.
۹. مولوی، دیوان شمس (غزلیات).
۱۰. کزازی، جلال‌الدین (۱۳۷۰)، زیباشناسی سخن پارسی، تهران: چاپ سعدی.
۱۱. خطیب قزوینی، محمدبن عبدالرحمن (۱۴۰۰ ق. / ۱۹۸۰ م.)، الاضاح فی علوم البلاغه، شرح و تعلیق عبدالمنعم خفاجی، بیروت، منشورات دارالکتب اللبانی.
۱۲. شمیسا، سیروس (۱۳۷۳)، معانی، تهران: نشر میترا.
۱۳. شهرکی کلهر، اکبر (۱۳۸۸)، بلاغت به زبان ساده، رشت: رخسار صبح.
۱۴. صفای ذبیح‌الله (۱۳۶)، آیین سخن، تهران: نوبهار.
۱۵. فتوحی، محمود (۱۳۸۶)، نگاهی انتقادی به مبانی نظری و روش‌های بلاغت سنتی، نشریه متن پژوهی، شماره ۳، صص ۳۷-۹.
۱۶. علوی‌مقدم، محمد (۱۳۷۲)، در قلمرو بلاغت، مشهد: انتشارات قدس رضوی.
۱۷. علوی‌مقدم، محمد و اشرف‌زاده، رضا (۱۳۷۹)، معانی و بیان، تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب.
۱۸. قاسمی، رضا (۱۳۸۷)، معانی و بیان تطبیقی، تهران: فردوس.
۱۹. شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۶۶)، صور خیال در شعر فارسی، تهران: آگاه.
۲۰. زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۶۱)، نقد ادبی، تهران: امیرکبیر.
۲۱. فرای، نورتروپ (۱۳۷۷)، تحلیل نقد، ترجمه صالح حسینی، تهران: نیلوفر.
۲۲. دیچز، دیوید (۱۳۶۴)، شیوه‌های نقد ادبی، ترجمه غلامحسین یوسفی و محمدتقی صدیقیانی، تهران: علمی.
۲۳. فرکرکلاف، نورمن (۱۳۷۹)، گفت‌مان و تحلیل متسن، گروه مترجمان، ویرایش مهرا مهاجر و محمد نبوی، تهران: مرکز مطالعات و تحقیقات رسانه‌ها.

### پوزش و اعتذار:

مقاله «بررسی علاقه‌مندی دانش‌آموزان پسر دوره متوسطه ناحیه ۱ رشت به زبان و ادبیات فارسی» که چکیده آن در صفحه ۹۱ مجله شماره ۱۲۶ چاپ شد نوشته آقای محمدرضا میرزایی دانشجوی کارشناسی ارشد و دبیر زبان و ادب فارسی از دانشگاه گیلان است که اسمشان در شماره قبل از قلم افتاده بود.